

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصری در ولایت فقیه

ابوالقاسم گرچی

ولایت چیست؟ ولایت به معنای وسیع، بطوری که شامل ولایت تکوینی و تشریحی، حقیقی و حقوقی و سایر تقسیمات بشود، عبارت است از توانایی دخل و تصرف در امری از امور اعم از آن که این تصرف به ایجاد یا اعدام و یا تغییر حقیقی شیء باشد و یا به ایجاد و اعدام و تغییر حالت اعتباری (و به اصطلاح، حقوقی) شیء. و بلکه اعم از آن که این تصرف در امری از امور مربوط به غیر باشد یا مربوط به خود متصرف.

ولایت تکوینی و تشریحی. چنانکه اشاره شد ولایت بر دو قسم است: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی. ولایت تکوینی آن است که ولی بطور مستقیم (به مباشرت) و به اراده خود بتواند چیزی را به وجود آورد یا چیزی را از بین ببرد و یا حالت چیزی را دگرگون کند. بدیهی است این نوع ولایت بالاصاله و بدون نیاز به چیزی دیگر به خداوند اختصاص دارد. خداوند خود فرموده است: اِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - هرگاه خداوند وجود چیزی را اراده کند موجود می شود (۸۴/۳۶) و كَانِ اللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا - خداوند بر هر چیز توانا است (۲۶/۳۳) پیشوایان مذهبی فرموده اند: ماشاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن - هر چه خداوند بخواهد موجود می شود و هر چه نخواهد موجود نخواهد شد.

البته در طول اراده خداوند و به تبع مشیت او ممکن است این نوع ولایت برای هر کسی ثابت باشد، گرچه ثبوت و وقوع خارجی این نوع ولایت، تنها به موجب ادله معجزات و کرامات برای پیامبران و امامان علیهم السلام ثابت است. خداوند فرموده است: فسخرنا له الريح تجري بأمره - ما باد را زیر فرمان سلیمان قرار دادیم تا هر جا بخواهد روان شود (۲۸/۲۸). و نیز فرموده است: اَنْتَ اَخْلَقْتَ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفِخْ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ و اَبْرٰى الْاَكْمَه و الْاَبْرَص و اَحْيٰى الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللّٰهِ - عیسی (ع) به بنی اسرائیل فرمود: من برای شما از گل شکل مرغی به وجود می آورم و در آن به دم قدسی خویش می دمم تا به فرمان خدا مرغی شود و کور مادرزاد و شخص برص دار را به اذن خداوند شفای دهم و مردگان را به امر او زنده می سازم (۳/۴۹).

اما برای غیر پیامبران و امامان علیهم السلام، از جمله فقها، هیچ دلیل معتبری بر ثبوت این نوع ولایت وجود ندارد، بلکه مفهوم انحصار این توانایی به خداوند این است که برای غیر او وجود

العلماء ورثة الانبياء

ندارد، و حتی برای پیامبران و امامان (ع) هم تنها به فرمان خداوند این قدرت فی الجمله ثابت است.

و اما ولایت تشریحی عبارت است از حق تصرف در امور و شؤون دیگران، یا به وضع قوانین کلی، و یا به داوری و رفع خصومت، و یا به حکومت و ریاست دنیوی، و یا به تصرف در اموال و انفس، و یا به نحوی دیگر بدون شك این نوع ولایت هم ابتداءً به خداوند متعال اختصاص دارد و به همین اعتبار است که به او شارع (یعنی: مقنن)، حاکم، ولی و امثال این عناوین اطلاق می شود، چنانکه به اعتبار ولایت تکوینی اش به او خالق، باری، مصور و امثال اینها اطلاق می گردد. البته این حق را خداوند مستقیماً به پیامبر (ص) و به واسطه پیامبر (ص) به امامان، علیهم السلام، اعطاء فرموده است.

در باب وجوب اطاعت از پیامبر (ص) در احکامی که از جانب خداوند آورده و یا احیاناً به اذن خداوند، خود تشریح کرده، فرموده است: «أطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم - خداوند و پیامبر و اختیارداران خود را که از خودتان هستند اطاعت کنید (۴/۵۹)». و نیز فرموده است: «ما أتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاتھوا - آنچه پیامبر آورده است بگیرید و آنچه را از آن نهی کرده است ترك کنید (۶/۵۹) و نیز: و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة - پیامبر خداوند برای شما نیکو مقتدائی است (۳۳/۲۶). و قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی - ای پیامبر به آنان بگو اگر خداوند را دوست می دارید مرا پیروی کنید (۳/۳۶) و غیره.

در باب حکومت و ریاست دنیوی پیامبر (ص) فرموده است: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون - جز این نیست که اختیاردار امور شما خداوند است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکوة می دهند (۵/۵۵).

در باب ولایت پیامبر بر اموال و انفس مردم فرموده است: «النبی اولی بالمؤمنین من اموالهم و انفسهم - پیامبر نسبت به اموال و انفس مؤمنان از خود ایشان هم شایسته تر است (۲۳۳/۶)». حتی به موجب اطلاق آیه شریفه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم و همچنین آیه کریمه: «فلیحذر الذین یخالفون عن أمره أن تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم - کسانی که از اطاعت فرمان پیامبر سرپیچی می کنند باید بترسند از این که به آنان فتنه یا

عذابی دردناک برسد (۲۴/۶۴). او امر شخصی و یا عرفی پیامبر را هم نمی توان مخالفت نمود و وجوب اطاعت به او امر شرعی اختصاص ندارد.

همان گونه که به موجب این ادله و ادله دیگر، پیامبر (ص) در تمام این مراحل بر مردم ولایت دارد، امامان، علیهم السلام، نیز در همه این مراحل بر مردم ولایت دارند. در این باره ادله بسیاری وجود دارد که به ذکر دو سه دلیل اکتفا می کنیم:

(۱) مقصود از اولی الامر در آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم» به موجب تفاسیر و روایات شیعه امامان شیعه، علیهم السلام، است.

(۲) در آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون، چنانکه در تفاسیر شیعه و اهل سنت آمده عبارت و الذین آمنوا تا آخر در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است. و به قطع و اجمال بین امیرالمؤمنین (ع) و سایر امامان (ع) در این جهت هیچگونه تفاوتی نیست. بلکه چنانکه دانشمندان علم اصول گفته اند: خصوص مورد نزول به هیچ وجه عموم آیه را از بین نمی برد. بنابراین این آیه شریفه عام است و همه امامان علیهم السلام را شامل می شود، گرچه مورد آیه و شأن نزول آن به علی بن ابی طالب (ع) اختصاص دارد.

(۳) روایات بسیاری که دلالت دارد بر این که هرچه برای پیامبر (ص) ثابت است برای امامان (ع) نیز ثابت است یا هرچه برای امامی ثابت است برای دیگر امامان (ع) ثابت است. امامان اولوالامرند و اطاعت از ایشان فرض است. آنان واسطه فیض الهی اند. دنیا و مافیها از آن امام است. هر نوع تصرفی بخواهد می تواند در آن بکند. ایشان اولیاء نعم الهی اند و حجج خداوندند. عترت پیامبر یکی از دو ثقلی است که پیامبر آنها را در میان امت نهاده و باید به آنها تمسک نمود، و عناوین بسیار دیگر.

بدیهی است این گونه اخبار من حیث المجموع دلالت دارد بر این که قول ایشان در بیان احکام حجت است، حکومت آنان بر بلاد نافذ است، بر اموال و انفس مردم ولایت دارند و حتی اطاعت از ایشان در امور عرفی و شخصی نیز واجب است.

تا اینجا سخن در ولایت پیامبر (ص) و امامان علیهم السلام بود، حال می پردازیم به ولایت فقیه.

ولایت فقیه. در باب ولایت فقیه به عنوان مقدمه باید دو

مطلب بیان شود:

نخست آن که، ولایت تشریحی بر ۵ قسم است:

(۱) افتاء، یعنی حجیت و قابل استناد بودن فتوای فقیه برای مقلدانش. این قسم نظیر وضع قانون و بیان حکم است که برای پیامبر و امام (ع) ذکر شد.

(۲) قضاء، یعنی حجیت و نفوذ داوری فقیه بین دوطرفی که باهم در نزاعی درگیرند.

(۳) حکومت و ریاست در امور دنیوی میان مردم، و به عبارت دیگر دخالت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سایر شؤون مردم از قبیل جنگ، صلح، مالیات، فرهنگ، آموزش و پرورش، تجارت، صنعت، کشاورزی، بهداشت و غیره - یعنی همان چیزی که دولتها درباره ملتها انجام می دهند.

(۴) تصرف در اموال و انفس مردم، یعنی الزام مردم به پرداخت مالی از قبیل زکوة و سایر وجوه شرعی و یا اموال دیگر، و یا الزام آنان به این که خود را در معرض مرگ قرار دهند.

(۵) دستورات شخصی، از قبیل آوردن آب و غذا، درست کردن ساختمان، دوختن لباس و غیر ذلك.

دوم آنکه باید دانست که فقیه کیست:

فقیه یعنی کسی که دارای فقه است. پس باید دید که فقه به چه معنی است. فقه که لفظی عربی است در لغت به معنای فهم است، و یا خصوص فهم مسائل مجهول به وسیله مسائل معلوم (به اصطلاح: فهم مسائل نظری) بنابراین، فقیه، که صفت مشبیه یا صیغه مبالغه است کسی است که چنین فهم و درکی را واجد است. ولیکن مقصود از فقه در اینجا این معنی نیست بلکه معنی اصطلاحی فقه است.

فقه در اصطلاح آگاهی از احکام و مسائل شرعی فرعی از روی ادله مناسب آن است. ادله مناسب احکام خود عبارت است از:

(۱) کتاب خداوند (قرآن مجید). بدیهی است که این کتاب شریف تنها می تواند کلیات احکام و مقررات شرعی را بیان نماید.

(۲) سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) و جانشینان بزرگوار آن حضرت (ع) یعنی: فعل، قول و تقریر ایشان. بدیهی است که مقصود از فعل و قول و تقریر، عمل، سخن و تقریری است که در مقام بیان احکام و مقررات شرعی باشد و الا کردار و گفتاری که در مقام بیان امور شخصی و عادی است نمی تواند مبین حکمی از

احکام باشد.

منظور از فعل و قول تقریباً روشن است. اما منظور از تقریر این است که در مقابل عمل و اظهار نظر دیگران سکوت کنند و با این که می توانند منع کنند و یا نظر مخالف ابراز کنند منع نکنند و یا نظر مخالف ابراز ندارند. با توجه به این که ایشان وظیفه دارند در مقابل ناحق سکوت نکنند، این سکوت بر جواز آن عمل و صحت آن نظر دلالت دارد. مثلاً اگر کسی در حضور پیامبر (ص) بیع معاطاتی انجام دهد و یا در مورد آن به صحت حکم کند و پیامبر (ص) در مقابل او سکوت کند این سکوت به یقین بر جواز بیع معاطاتی و صحت آن دلالت دارد.

(۳) اجماع، یعنی اتفاق نظر دانشمندان به طوری که از نظر شارع مقدس کشف کند.

(۴) عقل، یعنی حکم عقلی که بتوان به وسیله آن به حکم شرعی رسید.

پس کسی که بتواند به وسیله این ادله به حکم شرعی برسد فقیه نامیده می شود. مراد از ولایت فقیه ولایت چنین کسی است.

پس از بیان مقدمه فوق گفتگو در این است که فقیه به معنای بالا در کدام يك از اقسام گذشته ولایت دارد و در کدام يك ولایت ندارد. البته در موارد ثبوت، ولایت مشروط به شرایطی است از قبیل: حیات، عدالت و احیاناً اعلمیت که از بحث فعلی ما خارج است.

اما قسم اول ولایت، یعنی افتاء، این ولایت یقیناً برای فقیه ثابت است. کسی که خود به درجه اجتهاد نرسیده است، اعم از آن که عامی محض باشد و یا احیاناً دارای معلومات زیاد باشد ولی به درجه اجتهاد نرسیده باشد، فتوای فقیه برای او حجّت و قابل استناد است و این حجیت فتوی و تبعیت غیر مجتهد از مجتهد را تقلید گویند و بر آن چند دلیل دلالت دارد از جمله:

(۱) آیه شریفه نقر: لولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیفتقهاوی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون - چرا از هر جماعت، طایفه ای بیرون نرفته اند تا آنان و یا کسانی که مانده اند طلب علم دین کنند و سپس قوم خود را بیاموزند و آنان را از خشم خداوند بترسانند؟ امید است ایشان هم از نافرمانی خداوند حذر کنند (۹/ ۱۶۶). این آیه بر وجوب کفائی تفقه و لزوم پیروی قوم متفقان از آنان دلالت دارد (تقلید).

(۲) آیه شریفه سؤال: فاستلوا اهل الذکر ان کتمم لاتعلمون -

گر مسأله ای را نمی دانید از دانایان سؤال کنید (۱۶ / ۴۳). این به هم بر لزوم سؤال و پیروی نادانان از دانایان دلالت دارد. (۳) روایات بسیاری که بر حجیت قضاء و فتوای فقیهان و اوایان حدیث و عارفان احکام دلالت دارد، از جمله توفیق حضرت سجت (ع) به اسحاق بن یعقوب: أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها لی رواة احادیثنا - در باب احکام اتفاقات رجوع کنید به کسانی که سخنان ما (امامان) را نقل می کنند. و روایت احتجاج طبرسی: ما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه طبعاً لامر مولاة فللعوام ان يقلدوه. از فقهاء آن کس که خود را از رتکاب معاصی نگاه می دارد و دین خود را حفظ می کند، با هوای نفس مخالفت می کند. امر مولای خود را اطاعت می نماید عوام باید از او تقلید کنند.

(۴) مهمترین دلیل بر حجیت فتوای فقیه سیره و روش عرف و عقلاء است براینکه همواره ناآگاهان در مسائل خود مخصوصاً در مسائل نظری به آگاهان رجوع می کنند و از آنان پیروی می نمایند. تقلید در مسائل دینی مشمول همین قاعده است. شارع مقدس هم این روش را امضاء فرموده است.

و اما قسم دوم ولایت، یعنی نفوذ قضاء و داوری فقیه بین دو طرف نزاع. این قسم ولایت نیز بدون اشکال برای فقیه ثابت است. و دلیل بر ثبوت این ولایت برای فقیه پاره ای از روایات است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود. از جمله روایت مشهوری است که به مشهوره ابی خدیجه معروف است. این روایت در کتابهای کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه به سندهای مختلف و متون متفاوت نقل شده است. او از حضرت صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ایا کم اذا وقت بینکم خصومة ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم قاضیاً فانی قد جعلته قاضیاً فتحاكموا الیه - بر خذر باشید از این که محاکمه خود را نزد قضات جور برید لیکن به مردی از خودتان توجه کنید که از داوریهی ما مقداری بداند او را قاضی میان خود قرار دهید. من او را قاضی قرار دادم نزد او محاکمه ببرید.

و دیگر روایتی است که به مقبوله عمر بن حنظله معروف است. در این روایت پس از نهی از بردن محاکمه نزد سلطان یا قضات جور، حضرت صادق (ع) می فرماید: به مردی از خودتان توجه کنید که: روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف

احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ والراد علینا الراد علی الله - به مردی از خود توجه کنید که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما بداند. به حکمیت او راضی شوید. من او را حاکم قرار داده ام. هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود به حکم خداوند استخفاف شده و بر ما ردّ شده است و کسی که بر ما ردّ کند بز خداوند ردّ کرده است.

و اما قسم سوم ولایت، یعنی حکومت و دخالت فقیه در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و سایر شؤون دنیوی مردم. بعضی تصور کرده اند که این قسم ولایت در بین دانشمندان محل بحث و گفتگو است ولی به نظر بنده این قسم محل بحث و گفتگو نیست، آنچه محل گفتگو است قسم چهارم است نه این قسم. در این قسم علاوه بر این که می توان از سخن نراقی در کتاب عوائد استظهار اجماع بر ثبوت آن نمود، ادله بسیاری هم بر ثبوت آن دلالت دارد. اکنون به برخی از آن ادله اشاره می شود:

(۱) در آغاز بحث اشاره شد که ولایت فقیه در این قسم، مطلبی است که تصور حقیقتش ملازم تصدیق به ثبوت آن است چرا که قسمت عظیمی از احکام و مقررات اسلام، احکامی است قضایی، جزایی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره، مانند احکام قضاء، شهادت، حدود، قصاص، دیات، وجوه شرعی، دفاع، صلح، جزیه، خراج، مقاسمه، اراضی، اموال عمومی، حج، جمعه و جماعات، ارشاد، امر به معروف، نهی از منکر و غیرها. آیا می توان گفت: این احکام برای اجراء وضع نشده است؟ آیا می توان گفت: زمان اجراء این احکام منحصرأ صدر اسلام بوده است نه بقیه ازمته؟ آیا می توان گفت: اجراء این احکام محول شده است به افراد ناآگاه؟ محول شده است به افراد ناصالح؟ بنابراین راهی نمی ماند جز این که مجری این احکام فقیه مدیر مدبر عادل جامع الشرایط باشد و یا

خداوند جریان یابد.

(۵) روایات بسیار دیگر از قبیل: العلماء ورثة الانبياء. الفقهاء حصون الاسلام. روایت احتجاج و غیرها.

و اما قسم چهارم ولایت، یعنی ولایت فقیه بر اموال و انفس دیگران، ثبوت اصل این قسم از ولایت نیز فی الجمله مورد اختلاف نیست. اگر بکنی هست در سعه و ضیق آن است. به نظر اینجانب منشأ بحث در این قسم، عدم بسط ید فقیه در قسم دوم و سوم است و با بسط ید فقیه در قسم دوم و سوم مانند زمان ما (بحمدالله) این قسم هم غالباً از لوازم آن دو قسم است و ولایت فقیه در مورد آن جای هیچگونه اشکال و تأمل نیست.

و اما قسم پنجم ولایت، یعنی وجوب اطاعت فقیه در دستورات شخصی. به یقین این قسم از ولایت برای فقیه ثابت نیست زیرا هیچ دلیلی بر وجوب اطاعت فقیه در این گونه از امور نیست و مقتضای اصل عدم وجوب است.

خاتمه. با توجه به آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که فقیه متخصص مسائل اسلامی است و از آنجا که کسی حاضر نیست کوچکترین مسأله خود را به دست افراد غیرمتخصص و بی اطلاع بسپارد، در مسائل اسلامی نیز هیچ مسلمانی نمی تواند اجازه دهد امور امت اسلامی به دست غیرمتخصص سپرده شود. پس فقط فقیه است که طبق ادله ای که بیان شد شایستگی اداره مملکت را دارد و کسانی که «ولایت فقیه» را انکار می کنند، اگر عناد و لجاج نداشته باشند، یقیناً به حقیقت آن کما هو حقّه توجه نکرده اند.

۱- رجوع شود به تفسیرهای صافی، مجمع البیان و دیگر تفسیرهای شیعه، ذیل آیه ۵۹ از سوره نساء.

۲- رجوع شود به تفسیرهای صافی، مجمع البیان، کنشاف و دیگر تفسیرهای شیعه، ذیل آیه ۵۵ از سوره مائده.

۳- درباره این اخبار رجوع شود به اصول کافی و کتاب وافی (جلد اول).

۴- رجوع شود به صحاح الفقه، قاموس و غیره.

۵- رجوع شود به مفردات راغب.

۶- رجوع شود به کتاب وسائل الشیعه ابواب ۶، ۱۰ و ۱۱... از ابواب صفات قاضی.

۷- رجوع شود به وسائل، ج ۱۸، چاپ جدید، ص ۱۰۰: قضاء اشتیاقی، ص ۲، و کتب دیگر.

۸- رجوع شود به وسائل، ج ۱۸، باب ۱۲ از ابواب صفات قاضی، ص ۹۹.

۹- رجوع شود به وسائل، کتاب قضا، ابواب صفات قاضی: مکاتب شیخ انصاری، مبحث ولایت فقیه و کتب دیگر.

لا اقل کسی باشد که از جانب او منصوب باشد و به اصطلاح، فقیه جامع الشرایط بر او اشراف داشته باشد زیرا اوست که متخصص این امور است، آگاه است، پاک است، بدون غرض است و به عبارت مختصرتر: اگر این قسم از ولایت که مهمترین قسم آن است ثابت نباشد جعل قسمت عظیمی از احکام لغوی شود و لذا پیامبر (ص) و علی بن ابی طالب (ع) اشخاصی را بدین منظورها نصب می فرمودند و به همین جهت پیامبر و امامان علیهم السلام فقیه را حجت و خلیفه و وارث خود نامیده اند. و مقصود از روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) همین معنی است: «انا لانجد فرقة من الفرق ولا ملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی امرالدین و الدنیا فلم یجزفی حکمة الحکیم ان یترک الخلق بما یعلم انه لا بد لهم منه ولا قوام لهم الا به - ما هیچ گروهی از گروهها و هیچ ملتی از ملتها را نمی یابیم که مانده باشند و زندگی کنند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اداره کردن آنچه در امور مربوط به دین و دنیا مورد نیاز آنان است. پس در شأن حکمت آفریدگار حکیم نیست که آفریدگان را به خود واگذارد بدون تعیین رئیسی برای آنان در اموری که برای آنان ناگزیر است و زندگی ایشان بجز به آن پایدار نمی ماند.

(۲) ظاهر از روایت مقبوله عمر بن حنظله که قسمتی از آن ذکر شده نیز همین قسم از ولایت است نه خصوص قسم سابق.

(۳) از پیامبر (ص) نقل شده است که سه بار فرموده است: اللهم ارحم خلفائی (خدایا خلفای مرا رحمت کن). سؤال شد: خلفای تو کیانند؟ فرمود: کسانی که پس از من می آیند، حدیث و سنت مرا روایت می کنند و به مردم پس از من می آموزند.

(۴) روایت حسین بن علی (ع): مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله و الامناء علی حلاله و حرامه - کلیه امور و احکام باید به دست خداشناسان مورد اعتماد بر حلال و حرام